

آهی نزد که آتش از آن خانه برخاست
 حدیث طیبان ز بهر خلاصی زبند اوست
 میرقصد از نشاط که صید کند اوست
 هزار پاره اگر دل ز تیغ یار شود بیار میل دل مایگی هزار شود
 بهر فتنگ تو خواهم بسین راه دگر کردل کند تو از هر دری نگاه دگر
 مشاطه عروس خوش متغالی شیخ جمال الدین لقیینی
 غلغالی که در فتون نظم سلیقه شایسته و مناسبتی بالیسته داشتت
 این دو بیت از و بسلاحظه رسید

سر کوشش که بر بادوم و در هر لحظه آه آنجا
 فغان که آه نتوان داشتن خود را نگاه آنجا
 با خودم هر لحظه یاد او بگفتار آورد آری آری عاشقی دیوانگی بار آورد
 پسندیده فحی محمد اشرف یکتا که صلش از کشمیر است
 مرد خوش فکر بود و طبع موزون داشتت در عهد محمد شاه پادشاه
 بخوبی میگذاشتند در سال ۱۲۰۰ اوسط مائت ثانی عشر بعالم بقا گرا سید از دست
 جانب میخانه پایوسته باشد رومرا
 پشتت خم شد در سیه کاری جوان ابرومرا

و در متن هم ملاحظه کنست این بیت و وجود داشتت

کی ترک سجده سوی بت دلربا کنم کار یک کافری نکند من چرا کنم
 چراغ دودمان نیک نهادی شیخ محمد نور مراد آبادی که
 یک دل تخلص میکند مرد خوش روی و مجسم اخلاق بود و در شعر و سخن
 هم صاحب مذاق پدرش شیخ محمد خان در هنر گامیکه نواب آصف
 جاه در مراد آباد حکمران بوده بدار و غلگی کپهری و چندی به نیابت دیوانی
 سرفرازی داشت شیخ محمد نور هم از سابقت ذاتی بتقرب نواب
 و داروغگی باورچی خانه امتیاز اندوخته و هرگاه که نواب حسب الطلب
 محمد شاه از دکن متوجه شاهجهان آباد گشت شیخ در رکاب بود و
 پانجا در سال ۱۱۵۱ هجری و مائذ و الف راه آخرت پیمود از
 افکار اوست

رو تو هر که دید بصحیف شبیه گفت هر کس شنید ذلک لاریب فی گفت
 عابدز که گفت سخن عارف از رخ قربان او شویم که وجه وجیه گفت
 حکمران مصر خوشگلامی میر یوسف بلگرامی که در سال ۱۱۵۱ هجری
 ست عشر و مائذ و الف قدم بعصره شهرود نهادن شب میر عبد الجلیل
 است بعد بهرسانی سرمایه عقل و تمیز با کتساب علوم و فنون کوشیده
 کتب درسیه بخدمت میر طفیل محمد گزرا بنده و لغت و حدیث بجناب
 جد بزرگوار خود بسند رسانیده و در عرض و تقاضیه و دیگر فنون ادبیه

از خدمت میرسید محمد مہارت حاصل نمود و در ہنگام تحصیل از
 بدایت تا نہایت ہمدیس میرآزاد بلگرامی بود و در آیامیکہ وارد
 شاہجہان آباد گشتہ علوم ریاضی و ہیئت و ہندسہ و حساب
 از فضیلت عصر با کتاب پرداختہ و در آن فنون استعداد تامتہ
 حاصل ساختہ بالجہد میرور فضل و کمال شائنی عالی داشت و در اقسام
 نظم ہم طبع رسا و فکر متعالی کلام دلپذیرش نمودہ فصاحت است
 و اشعار بی نظیرش از کلام اوست .

برنگ نقش نگین از فروتنی آخر چہ نامہا کہ بر آورده است ہستی ما
 بہین کہ چشم گشودیم صبح چون شبنم ز آفتاب رخت رنگ بافت ہستی ما

ای گل خبر از بیل بیچارہ چہ پرسسی

افتادہ بکج نفسی بال و پری ہست

در راہ شوق تا سر کوی تو عمر ہاست

بی دست و پا چو جاوہ افتادہ میروم

رباعی

گر مہر رخ تو جلوه پیدائشی یک ذرہ ز کائنات پیدائشی

و نقطہ نور تو نمشتی مرکز دایرہ فلک ہویدائشی

بہین افضال ایزد متعال بکیر این تذکرہ او آخر سال گذشتہ

کسوت مسوده پوشیده بود امروز که تاریخ بیست و یکم شعبان
 ۱۲۵۸ از تهران و خمسین و هفتاد و الف است خلعت مبیضه در
 برکشید و شب بیز قلم که در ساحت رقم گرم عنانی داشت بسر
 منزل اختتام قیام و زبید

تواریخ اتمام کتاب

نوشته

من افضل العلماء محمد رضا علیخان بهادر

بجهد الله که شد اتمام این مجموعہ رنگین کلمه مقصد زنگنه از معانی در کنار آمد
 نوید سال تاریخش رسید از بلبل فکرم خزان از باغ قدرت شد بین آنجا بهار

من میر مبارک الله خان بهادر راغب

تذکره رقم نمود قدرت ناقد کلام آنکه یعنی بلند هست غنی تر از بیان
 بلبل اعلیٰ خیال طوطی هند خوش مقال ناطق صاحب کمال رونق بزم شاعران
 سرخوش باده سخن ما پرو استاد فن واقف هر نو و کهن دوست و جبین زمان
 مطهر نور و صداست ننگ بهار جودت است حاکم ملک فطرت است راغب هر گم فشان

در سن این عروس بگردول شده در نقاب فکر

با ترف غیب کرد ذکر نور دل سخنوران

در

رقم کلک قدرت چو کرد این کتاب که در صنف دهر از قدرت است
 زراغب شنو سال تاریخ آن که نیزنگ پروازی قدرت است
 من سید مهدی الحسینی شاقب ^{۱۲۵۴}

چون تذکره نوشت کلک قدرت گردید قبول خاطر اهل کمال
 سال انمام آن بگوش شاقب فرمود سرودش نوگلستان خیال ^{۱۲۵۸}
 من سید مرضی الحسینی بنیش

صد شکر که کلک قدرت آراست این تذکره سخن طرازان
 مآلف تاریخ آن ز بنیشش فرمود که تحف سخندان ^{۱۲۵۸}
 من مولوی سید محمد حسین مینا

قدرت شاعر خوش فکر باین بهین کرد تالیف چو این تذکره اهل سخن
 سر نهادم بی تاریخ بز انوی خیال شمع کاشای عشاق بگفتادول من ^{۱۲۵۸}
 من حافظ غلام محی الدین مایل

چون که تالیف کرد تذکره قدرت برگزیده فصحا
 از سر جهد یافت مایل سال تاریخ دفتر شعرا ^{۱۲۵۸}
 من المولف

فکر سال نتایج الافکار به هر یکی کرد و در معنی سفت

عقل چون حرف بندیدوران بدی بارگاه عظم گفت
۱۲۵۸

من مولوی محمد حسین راقم

از گلشن عالم خیال قدرت بشکفت گلی چو از مقال قدرت
کلک راقم بدایسته کرد راقم تاریخ نتایج کمال قدرت
این ابیات هم از این فقیر سید علی درویش مشهور
به طهر انیسیت تاریخ سووم ماه صفر ۱۳۷۰ هجری قمری در جزیره سببی هندستان

این رشته که میبینی صد عقد بیک تار است

در صومعه ش سحر در میگذرد ز تار است

چون شد متمثل حق بر مریم عمرانی

عیسای مسیحا شد برگنبد و وارث

منصور انا الحق گو علاج نبود بد او

مرتد متمثل را مننزل بسردار است

گشته جدا از تن گفتا که خدایم من

مرتااض کهن پیری مشهور به عطا است

تاریخ نشر کتاب از آقای حکیم سید ممتاز علی اثر دهلوی

رفت ظلمات روشنی آورد کاین نتایج ز فکر انسان است

فکر تاریخ نشر چون کردم در ربودم که سبک سنجندان است
۱۳ شهریور ۱۳۷۰

چاپ کننده و ناشر این تذکره شعراء موسوم به
 نتایج الافکار اردشیر بنشاهی فرزند خدا رحم مرزبان آبادی
 یزد مقیم کسبی تخلص خاضع که مدت ۲۵ سال است که در سببی
 خدمات فرهنگی و ترویج زبان فارسی مشغولم و در این مدت کتابهای
 چاپ ایران بهند و اردو و دستداران زبان و ادبیات فارسی کتاب
 و در ترویج آن بجا امکان کوشیدم و در ضمن هم چندین کتاب
 طبع و نشر نمودم که بقرار زیر است (۱) نشا منامه فردوسی (۲)
 سامنامه خواجوی کرمانی در دو جلد (۳) جهانگیر نامه (۴) بجدید چاپ
 نسیم شمال اشرف الدین رشتی در دو جلد (۵) مینو خرد و پند نامه طاهر
 فیروز بن ملا کاوس (۶) و مکرر چاپ کتاب اوستا و جلد اول و دوم
 دیوان خاضع و رباعیات خاضع (۷) و نیز دیگر و نامه در بحر تقارب
 که خود بنظم آوردم و کتاب گذشتگان که این کتاب آشاری از
 شعرای زرتشتیان در بر دارد اینک چند نمونه از اثر طبع یافته درین
 کتاب آورده میشود

مراد چو آتشکده شد فروز چو خورشید تابان گنیزوز
 مقدس ترین آتش در دل است بر این تنگدل شعله اش منزل است
 کشد که مراسوی دیر معان بر دوگه مراسوی هفت آسمان

بجای شرر گهوار آورد
 گهی غرق دریای فکرم کند
 بسوزد گهی جسم و جانم همی
 گهم دلخوش و شاد دارد مرا
 که از غیب آرد لبسویم خبر
 گهم در گشاید به بند و گهی!
 دل من کنون جای آن اهل است
 مرادل شده روشن از نوراو
 به بخشایدم دانش و هوش و ویر
 نخواهم که خاموش گردد گهی!
 نمیرد چنین آتش اندر دلم
 بر د خاضع از نوراو سود لم

کتابت است این تازه این بود با

غزل

شب به تنهایی ز بخت خفتی
 در بروی خویش می لبستم چنان
 بادل خونین خود آشفتمی
 پی تو هر شب بادل خود در ستیز
 خانه را با موسی ترکان رفتمی
 بودم و با آه و افغان خفتی

دل ز وصل دیگران بر شستی	از مژه صدجوی خون کردم روان
ورنه با دیگر قرار ی بستمی	آرزو پاکشته شد اندر دلم
با دل خود راز ما می گفتمی	بی تو اندر کج خلوت روز و شب
با چنین درمی که بهرت سفستی	جز من و دل اندر آنجا کس نبود
چشم سرد را انتظار آشفستی	چشم دل دارم بر ایت انتظار

خاضع گرد و شادمان از دیدنت
 خاها اندر خیالت بختمی

رباعیات

گر جوانمردی از میان خمبیزد	حس نامردی بر انگیزد
در میان فتنه و فساد آید	داوونیک از میان بگیریزد
زشت باشد که مرد نامردی	نماید بکار هر فردی
این سخن را خرد بنپذیرد	که رسد زو بدگیری گردی
چشم دل بیند ترا در هر مکان	کعبه و دیرو کلیسا غیر آن
مسجد و مهرباب و هم آتشکده	هر کجا کردم تو بسینم اندران
جهان بیچ است و پابند بچیم	همیشه در ره پرتاب و پیچیم
مشال کرم خاکی در زمینی	بنقلت بگذرانیم بیچ و پیچیم
پایان یافت نتایج الافکار	تاریخ اول دیماه ۱۳۳۶ هـ

